تحلیل و نقد دلایل ابوالفضل برقعی

پیرامون قرآن‌بسندگی در هدایت بشر

حسین محمدی فام

مهدی فرمانیان

چکیده

ابوالفضل برقعی از عالمان معاصر شیعه ایران است که دارای آرای خاصی بوده و در برخی آثار متأخر خود به اهل سنت و گاهی وهابیت گرایش پیدا کرده است. این گرایش تا جایی است که برخی کتب او توسط عربستان سعودی به چاپ رسیده است. از جمله افکار او اعتقاد به *قرآن‌بسندگی در هدایت بشر* است؛ به این معنا که قرآن برای هدایت انسان‌ها کافی است و بدون احادیث معصومان(ع) نیز هدایت کامل حاصل می‌شود. مقاله حاضر به تحلیل و نقد ادله او در این زمینه می‌پردازد. وی برای این نظریه به آیات قرآن، روایات پیامبر(ص) و امامان(ع) و برخی ادله جامعه شناختی استناد کرده و دلیل عقلی اقامه نکرده است. "وجود تمام احکام، معارف و مایحتاج بشر در قرآن"، "انحصار هدایت بشر در قرآن" و " مرجعیت قرآن در رفع اختلافات" برخی از مهمترین دلایل او برای کفایت قرآن است که در این مقاله نقد گردیده و نظریه قرآن-بسندگی او ردّ شده است.

واژگان کلیدی: قرآن‌بسندگی، کفایت قرآن، هدایت بشر، برقعی

مقدمه و بیان مسأله

سید ابوالفضل برقعی که در آثارش خود را علامه برقعی معرفی می‌کند، متولد ۱۲۸۷و متوفای ۱۳۷۲ شمسی، از روحانیون معاصر ایران است که در برخی آرای فکری خویش از عقاید شیعی فاصله گرفته و به نظریات اهل سنت و گاهی وهابیت نزدیک شده است. برقعی دارای تألیفاتی در زمینه تفسیر قرآن، عقاید و

کلام، فقه، رجال و غیر آنها است که برخی از آنان در ایران چاپ شده و برخی به دلیل همسویی با عقاید وهابیت، در عربستان سعودی به چاپ رسیده است؛ مانند: *"اصول دین از نظر قرآن"*، *"تابشی از قرآن"*، *"بررسی علمی در احادیث مهدی"*، *"خرافات وفور در زیارات قبور"*، *"تضاد مفاتیح الجنان با قرآن"* و *"دعای ندبه و خرافات آن"*.

حیات علمی برقعی از دو مرحله متفاوت تشکیل شده است. وی در بخش اول، مانند دیگر علمای شیعه، مدافع مباحث ولایی است و این در کتب نوشته شده در آن دوران مشهود است؛ کتاب‌هایی مانند: *"گلشن قدس"*، *"التفتیش"*، *"عقل و دین"* ولی از دهه چهارم عمر خود با گرایش به آرای وهابیت، منتقد مسائلی چون نصب الهی امام، انحصار امامت، عصمت، شفاعت و ... و مدافع نظریه قرآن‌بسندگی گردیده است.

درباره ابوالفضل برقعی آثار محدودی وجود دارد که بیشتر درباره زندگی‌نامه وی و نقد آرای وهابی‌گونه اوست؛ مانند کتاب " بررسی افکار و دیدگاه‌های ابوالفضل برقعی" نوشته ذبیح‌الله محلاتی و یا کتاب "توضیح واضحات: در جواب به ایرادات آقای سید ابوالفضل برقعی" اثر عبدالرسول حائری احقاقی اسکوئی.

در برخی کتب -که به موضوع قرآن‌بسندگی پرداخته‌اند- نیز از برقعی نام برده شده است؛ مانند کتاب "مکاتب تفسیری" اثر علی‌اکبر بابایی که در آن بطور اجمالی به قرآن‌بسندگی برقعی اشاره شده است و کتاب "جریان‌شناسی قرآن‌بسندگی" نوشته محمد ابراهیم روشن ضمیر و همچنین کتاب "آسیب‌شناسی جریان‌های تفسیری" نوشته محمد اسعدی(و همکاران) زیر نظر باقر سعیدی روشن که بطور بسیار مختصر به آرای برقعی اشاره کرده است.

بنابراین باید گفت پژوهشی مستقل درباره قرآن‌بسندگی برقعی و نقد ادله او در این موضوع، انجام نشده است.

نظریه قرآن‌بسندگی دو شاخه دارد. شاخه اول " قرآن‌بسندگی در تفسیر" است؛ به معنای طرد روایات از حیطه تفسیر قرآن و فهم آیات تنها به کمک خود قرآن و شاخه دوم " قرآن‌بسندگی در هدایت بشر" است به این معنا که بدون سخنان پیامبر و امامان(ع) نیز هدایت کامل برای انسان حاصل می‌گردد و قرآن برای هدایت، کافی است.

برقعی به هر دو نوع فوق معتقد است و هدایت قرآن را برای بشر کافی می‌داند. البته ما در این مقاله فقط به بعد دوم این نظریه می‌پردازیم.

باید تأکید کنیم که برقعی در مقام ثبوت، سنت و حدیث را قبول دارد ولی در مقام اثبات با آن مشکل دارد. او با اصل حجیت سنت موافق و هیچگاه آن را نفی نکرده است، لذا نمی‌توان او را در زمره قرآنیون[1] به حساب آورد؛ اما وی در مقام اثبات و وقوع خارجی، اکثر روایات را – با شاخصه‌های خود- مطرود می‌داند؛ و البته در مواردی که به نفع خویش است – علی‌رغم دیدگاهش – به احادیث استناد می‌کند.

لازم به ذکر است که از نظر شیعه امامیه، قرآن حجت است اما حجت منحصر به فرد نیست. عترت نیز همینطور. هر یک از این دو ثقل، حجت مستقل غیر منحصر هستند. هم قرآن و هم عترت به نوبه خود کامل هستند و صادق و مصدّق دیگری؛ زیرا هر دو از یک حقیقت جوشیده و از منبع فیض الهی تراوش کرده اند. قرآن به تنهایی به هیچ وجه برای عقیده، اخلاق و احکام حجّت نخواهد بود؛ زیرا تا عترت و عقل ضمیمه قرآن نگردد، نصاب حجیّت دینی کامل نمی‌شود. (جوادی آملی، ۱۳۸۱ش، ج۱، ص۲۳) و این یعنی هدایت الهی و حجت خداوند در قرآن خلاصه نمی‌شود اما برقعی هدایت بشر را در قرآن منحصر کرده و برای این نظریه دلایلی اقامه کرده که به آنها اشاره می‌کنیم:

دلایل قرآنی برقعی برای قرآن‌بسندگی در هدایت بشر و نقد آن

برقعی از برخی آیات قرآن برای اثبات نظریه‌اش استفاده کرده است. او به آیات گوناگونی اشاره کرده است که با دسته بندی زیر به آنها اشاره می‌شود.

الف) کفایت قرآن برای هدایت بشر

---

۱ قرآنیون یا جماعت اهل قرآن به رهبری غلام نبی معروف به جکرالوی(۱۹۱۴م) در سال ۱۹۰۲م تأسیس شد و به صراحت از انکار سنت سخن گفت(الهی بخش، ۱۴۰۹ ق، ص۲۵). دیگرانی نیز پس از او پرچم قرآنِ منهای سنت را به دوش گرفتند و تا پاکستان و دیگر نقاط تفکر خود را گسترش دادند. (اسعدی، ۱۳۸۵ ش، ص ۹۷ و ۹۹) قرآنیون حدیث را فقط برای مسلمانان عصر پیامبر(صلی الله علیه و آله)، حجت می‌دانستند. (جبرئیلی، ۱۳۹۱ش، ص ۳۰۳)

برقعی براساس آیه ۵۱ سوره عنکبوت، قرآن را برای هدایت انسان‌ها کافی می‌داند. خداوند در این آیه به رسول خود درباره مشرکان و کفار می‌فرماید: «اَوَلَم یَکفِهِم اَنا اَنزَلنا عَلَیکَ الکِتابَ یُتلی عَلیهِم: آیا کفایت ایشان نکرده که بر تو کتابی نازل نمودیم تا بر ایشان تلاوت شود؟» وی چنین آورده است:

> خدا بدون قید و بطور اطلاق کتاب خود را کافی دانسته و بعضی گفته‌اند کتاب خدا از جهت معجزه بودن کافی است، زیرا این آیه در جواب یهودیان که معجزه می‌خواستند نازل شده است. جواب این است که: اوّلاً؛ آیه اطلاق دارد و مورد نزول مخصّص آیه نمی‌شود. ثانیاً؛ اگر شما قبول دارید که از جهت معجزه بودن کافی است، پس چرا صدها معجزه برای رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نقل کرده‌اید؟! آیا خدا که فرموده قرآن از جهت معجزه کافی است به قول خود عمل نکرده، و برای رسول خود معجزات دیگری ایجاد کرده، و یا می گوئید معجزات منقوله دروغ است؟ (برقعی، *قرآن برای همه*، ص۳۷)

در جواب برقعی باید گفت اولاً در مطلق بودن آیه بحثی نیست اما از همان جهت اعجاز نه در تمام جهات. او از این آیه چنین برداشت می‌کند که قرآن از هر جهت کافی است، در حالی که برای بسیاری از مسائل مانند تعداد رکعات نماز کافی نیست. به عبارت دیگر طبق نگاه برقعی باید گفت به دلیل اطلاق آیه، باید حداقل همه نیازهای شرعی یک مسلمان در قرآن لحاظ شده باشد درحالیکه چنین نیست و تعداد رکعات نماز که یکی از مسائل مهم فقهی است در قرآن ذکر نشده است. در نتیجه اطلاق همه جانبه مد نظر وی از بین رفته است. مفسرین نیز به دلیل سیاق آیات، اطلاق فوق را فقط از جهت اعجاز قرآن می‌پذیرند.

صاحب *مجمع البیان* قائل است که آیه فوق دلالت دارد که قرآن معجزه‌ای کافی و دارای برترین مقام اعجاز است و تصریح کرده که مراد از کفایت قرآن رسیدن آن به مرتبه‌ای از اعجاز است که با وجود آن نیازی به غیر نیست. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج۸، ص۴۵۲) فخر رازی هم از این آیه اتم بودن اعجاز قرآن را استنباط کرده و ضمن مقایسه آن با معجزات قبلی پیامبران که مختصات زمانی و مکانی محدودی داشته‌اند، قرآن را اعجازی فرازمانی و فرامکانی معرفی کرده و معنای کفایت قرآن را در این خصوصیت دانسته است. (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج۲۵، ص۶۶)

ثانیاً اینکه مورد نزول مخصص آیه نمی‌شود سخنی درست است و در اینجا هم مورد نزول "جوابِ کفار مکه در مطالبه معجزه" است ولی آیه در آن منحصر نشده و کفایت قرآن در اعجاز، مربوط به همه زمان‌ها و مکان‌هاست.

لازم به ذکر است وی در آثار دیگر خود به صراحت کافی بودن قرآن برای هدایت را نفی و به خود آیات قرآن استناد کرده است. او عبارت قرآنیِ «ما اتاکم الرسول فخذوه» را دلیلی بر ارجاع مردم به حدیث و حجیت احادیث دانسته است. وی همچنین به آیه دوم سوره جمعه تصریح کرده و از عبارت «یعلمهم الکتاب» کافی نبودن قرآن را نتیجه گیری کرده است. (برقعی، *گلشن قدس*، بی‌تا، ص۲۴)

ب/ وجود تمام احکام، معارف و مایحتاج بشر در قرآن

برقعی با استدلال به آیه «ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْءٍ: ما هیچ چیزی را در کتاب فروگذار نکرده‌ایم (انعام/۳۸)» و نیز «وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ: و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است، بر تو نازل کردیم (نحل/۸۹)» می‌گوید تمام معارف و حتی احکام در قرآن است. وی که کتاب *احکام القرآن* را بر همین مبنا نوشته، خطاب به کسانی که احکام را در قرآن نیافته‌اند می‌گوید: «بلی خدا دروغ نگفته! همه اینها در قرآن است تو نمی‌توانی استخراج کنی، تو دانشت کم است و از قرآن بی‌خبری. بیا کتاب «*احکام القرآن*» را بخوان! تا مطلع شوی!» (برقعی، *احکام القرآن*، بی‌تا، ص۱۷)

باید متذکر شد که اولاً برقعی با آیات قرآن گزینشی برخورد می‌کند و آیات دیگری که معنایی خلاف معنای مورد نظرش دارد را ذکر نمی‌کند مانند آیه ۴۴ سوره نحل که تبیین قرآن را بر دوش پیامبر اکرم(ص) گذارده و فرموده است: «و اَنزَلنَا الَیکَ الذِکرَ لتبینَ للنَاسِ ما نزِلَ الَیهِم: ما کتاب را بر تو فروفرستادیم تا آنکه برای مردم آنچه برایشان نازل شده است را بیان کنی.» این در حالی است که برقعی در کتب قبلی خود اعلام کرده بود که سخنان رسول خدا(ص) و ائمه هدی(ع) درباره موضوعات و احکام قرآن لازم الاخذ و العمل است و آن کسی‌که می‌گوید ما اخبار را قبول نداریم، یا بی دین است و یا مغرض. (برقعی، *عقل و دین*، بی‌تا، ج۲، ص۹۶و ۹۷)

ثانیاً در دلالت خود آیات فوق احتمالاتی وجود دارد. برای مثال درباره مراد از "کتاب" در آیه ۳۸ انعام، چند احتمال تفسیری مطرح شده است مانند: "قرآن"، "عالم هستی" (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج۵، ص۲۲۳)، "لوح محفوظ" و "اجل" (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج۴، ص۴۶۱)

ثالثاً حتی اگر مراد از کتاب، قرآن باشد، باز هم مقصود برقعی حاصل نمی‌شود زیرا مفسرین آیه را چنین معنا کرده‌اند: «تمام اموری که مربوط به هدایت و تکامل انسان است، در قرآن بیان شده است.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج۵، ص۲۲۳) شیخ طبرسی هم معتقد است در صورتی که مراد آیه شریفه، قرآن باشد باید گفت تمام نیازمندیهای دینی و دنیوی مردم، به اجمال، در قرآن کریم آمده است. پیامبر اکرم(ص) مجملهای قرآن را شرح داده اند و ما مأموریم که از فرمایشات ایشان پیروی کنیم. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج۴، ص۴۶۱)

شیخ طوسی در تفسیر آیه فوق آورده است: «مراد از عمومیت در "لکل شی" امور دین است: این یا با نص قرآنی است و یا با محوریت آن چیزی است که از بیان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار(علیهم السلام) که مقام او را دارند به آن علم پیدا می‌شود و یا اجماع است و یا استدلال، زیرا اینها اصول دین هستند و راه رسیدن به معرفت دین اینها هستند.» (طوسی، ۱۴۰۸ ق، ج۶، ص۴۱۸)

بر فرض این که ویژگی‌هایی چون تبیان، مبین، تفصیل و ... بر جامعیت دلالت کند، اما معنی جامعیت این نیست که حاوی تمام تفاصیل و فروع و جزئیات مقاصد خود باشد یا بدیهی و خالی از هرگونه پیچیدگی و عمق و دقت به حساب آید؛ بلکه بدان معناست که از ابهام و پیچیدگی غیر قابل حلی برخوردار نیست و در ابراز مقاصد خود گویا و رساست. اعتبار و حجیت سنت و روایات معصومان نیز در پرتو قرآن و با مرجعیت آن تایید شده و همان‌گونه که خود آنان تأکید کرده‌اند نقش ایشان بیان معارف قرآن و تفصیل مطالب آن است و هیچ معرفت قرآنی در سنت نقض و ابطال نمی‌شود بلکه آنان از مخاطبان می‌خواهند که شاهد سخنان ایشان را در کتاب خدا پرسش و جستجو کنند و وجود شاهد قرآنی را ملاک قبول و صحت انتساب اخبار به آنان بدانند. (ر.ک. روشن ضمیر، ۱۳۹۰ش، ص۲۶۷ و ۲۶۸)

پس، از آیه فوق نمی‌توان کفایت کامل قرآن از حدیث و سنت را استخراج کرد زیرا همه چیز بطور مجمل در قرآن آمده و تفصیل مجملات قرآن با رسول خدا(ص) و کسانی است که ایشان بفرمایند.

ثالثاً برقعی در *احکام القرآن* ادعا کرده که تمامی عقائد و احکام را از قرآن استخراج کرده است، اما عملاً در بسیاری از موارد علی الخصوص در احکام، به احادیث و سنت رسول خدا(ص) استناد کرده است. نمونه-هایی از این دست را در مسائل ۳۷۱، ۳۷۸ و ۸۱۳ آن کتاب می‌توان دید که حکم را از سنت نبوی استنباط کرده است. (ر.ک. برقعی، *احکام القرآن*، بی‌تا، ص۱۲۴، ۱۲۵ و ۲۲۵)

ج/ انحصار هدایت بشر در قرآن

یکی دیگر از ادله قرآنی، انحصار هدایت در قرآن است. برقعی برای این مطلب دلیل قرآنی و هم روایی دارد. مثلاً او به این آیه استناد کرده که: «فَمَنْ تَبِعَ هُدایَ فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ: هر کس پیرو و هدایت من باشد پس بر آنان نه خوفی است و نه اندوهی.» (بقره، ۳۸) و یا آیه «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدایَ فَلا یَضِلُّ وَ لا یَشْقی: هر کس پیرو هدایت من بگردد نه گمراه می‌شود و نه بدبخت.» (طه، ۱۲۳) و سپس گفته این آیات شامل همه کس می‌شود، تمام مردم مکلفند که هدایت خود را از قرآن فراگیرند. او این روایت را هم ضمیمه استدلالش می‌کند که رسول خدا(ص) فرمود : «من طلب الهدایة من غیر القرآن أضله الله: هر کس از غیر قرآن هدایت بطلبد، خدا او را گمراه می‌کند. (امام عسکری(ع)، ۱۴۰۹ق، ص۴۵۰)» (برقعی، *اصول دین از نظر قرآن و مستند به آیات آن*، بی‌تا، ص۴)

برقعی بی دلیل واژه "هدای" را مساوی با "هدایت قرآن" فرض کرده و هدایتی که توسط انبیاء و اولیاء صورت می‌پذیرد را مصداق هدایت خداوند ندانسته است. ضمن اینکه اصولاً از عبارات دو آیه فوق، انحصاری به دست نمی‌آید و ادات حصری در آیه وجود ندارد که هدایت خداوند را در قرآن حصر کند.

برقعی معتقد است که خدا در بسیاری از آیات، هدایت را منحصر به قرآن دانسته و چیز دیگری را هادی قرار نداده است، مانند آیات ۷۱ انعام و ۱۲۰ بقره و اضافه می‌کند که در این آیات ضمیر فصل دلیل بر حصر

است. ما نیز طبق قواعد ادبیات عرب این مطلب را قبول می‌کنیم که هدایت در هدایت خداوند حصر گردیده اما اولاً هدایت خداوند را دارای مصادیقی می‌دانیم که قرآن یکی از آنها و هدایت معصومین(ع) هم مصداق دیگری از دیگری از آن است. ثانیاً آیه شریفه که هدایت را به خداوند منحصرکرده است، در مقابل مکتب‌های دیگر است که در عرض هدایت خداوند هستند. صاحب *مجمع البیان* درباره معنای این آیه معتقد است قرآن تنها چیزی است که مردم را بسوی بهشت راهنمایی می‌کند، نه روش یهود و نصاری. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج۱، ص۳۷۳)

خاطر نشان می‌شود قرآن در آیه الکرسی هدایت را به خداوند نسبت داده و می‌فرماید: «یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ...» ولی در آیه اول سوره ابراهیم همین هدایت را به پیامبرش نسبت داده و می‌فرماید: « ... لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ ...» و این نشان می‌دهد همان هدایت از ظلمت به نوری که خداوند متولی آن است از طرق گوناگونی مثل قرآن و ولایت و ... قابل اعمال است.

برقعی در ادامه دلیلش بر انحصار هدایت در قرآن به این آیات اشاره کرده و از آن‌ها نتیجه می‌گیرد که هدایت در دست پیامبر(ص) نبوده و فقط به دست خداوند است:

- «إِنَّکَ لا تَهْدی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ یَهْدی مَنْ یَشاءُ: محقّقاً تو هر کسی را که بخواهی هدایت نمی‌کنی ولیکن خدا هدایت می‌کند هر که را بخواهد.» (قصص، ۵۶)
- «لَّیسَ عَلَیْکَ هُدَیهم: هدایت مردم بر عهده تو نیست» (بقره، ۲۷۲)
- «وَ مَا اَنتَ بِهادِ العُمیِ عَن ضَلالَتِهِم: تو هدایت‌کننده گمراهان از ضلالت نبوده‌ای» (روم، ۵۳)

وی سپس اضافه کرده که جائی که پیغمبر(ص) هادی نباشد جایز نیست امام یا کس دیگری را هادی بدانیم. (برقعی، *تابشی از قرآن*، بی‌تا، ج۱، ص۳۸ تا۴۱)

برقعی قرآن را هادی پیامبر(ص) دانسته و به آیه ۵۰ سبأ استناد می‌کند که فرموده: «قُلْ ... و اِنِ اهتَدَیتُ فَبِما یوحی اِلَیَ رَبی: بگو ... و اگر هدایت یابم پس به آن چیزی است که پروردگارم وحی می‌کند». سپس می‌گوید حال

اگر قرآن که کلام خدا و نور مبین است برای هدایت کافی نباشد کلام پیغمبران و أوصیا یقیناً کافی نخواهد بود. (همان)

در نقد این سخنان باید گفت اولاً طبق آنچه بیان شد هادی بودن قرآن کریم مورد قبول است ولی انحصار هدایت قرآن از آیات کریمه آن به دست نمی‌آید. ثانیاً این‌که خداوند می‌فرماید هدایت به دست پیامبر(ص) نیست، منظور هدایت ذاتی و استقلالی است. همانطور که شفاعت نیز در بسیاری از آیات به خداوند منحصر شده است و در برخی آیات دیگر به شافعین و در جمع این دو متوجه می‌شویم شفاعت ذاتی و استقلالی منحصر در خداوند است ولی مقام شفاعت می‌تواند توسط خداوند به دیگران اعطاء شود. هدایت نیز چنین است. در آیه ۵۲ سوره شوری به صراحت فعل هدایت به رسول خدا(ص) نسبت داده شده است: «وَ إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ: تو به راه راست هدایت میکنی» متأسفانه برقعی چنین آیاتی که بر خلاف عقیده او حکم می‌کند را اصلاً مطرح نمی‌کند.

در واقع این‌که خداوند متعال خطاب به پیامبرش می‌گوید: « تو نمی‌توانی هر که را بخواهی هدایت کنی.» این نیز اشاره به لزوم اذن الهی دارد. هیچ حرکتی در عالم بدون اذن پروردگار صورت نمی‌پذیرد و هدایت افراد نیز از این قاعده مستثنی نیست؛ لذا اگر کسی برای هدایت، مأذون باشد توسط پیامبر اکرم(ص) که فرستاده خداوند است به راه حق هدایت خواهد شد.

شیخ طبرسی در تفسیر آیه ۵۶ قصص می‌گوید مقصود از هدایت در اینجا، لطفی است که در موقع ایمان شامل حال شخص می‌شود و این تنها به دست خداوند است. اما آن هدایتی که به معنی دعوت و بیان راه حق است، مربوط به پیامبر اکرم(ص) است. چنان که فرموده است: وَ إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ. علاوه بر این برخی مفسران نیز معتقدند مقصود از هدایت در آیه شریفه، اجبار به هدایت است، یعنی تو نمی‌توانی کسی را اجبار به هدایت کنی. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج۷، ص۴۰۳)

علامه طباطبایی نیز معتقد است هدایت در اینجا همان افاضه ایمان بر قلب است که معلوم است چنین امری کار رسول خدا(ص) نیست، بلکه کار خدای تعالی است. به نظر ایشان اگر مقصود از آن هدایت در معنای راهنمایی بود، معنا نداشت که آن را از رسول خدا (ص) نفی کند و بفرماید تو هدایت نمی‌کنی، برای اینکه این قسم هدایت وظیفه رسول است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج۱۶، ص۵۵)

د/ مرجعیت قرآن در رفع اختلافات

برقعی مقصود از کتاب در آیه «اللَّهُ الَّذی أَنْزَلَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ وَ الْمیزان...» (شوری،۱۷) را قرآن دانسته و از عاطفه بودن واو چنین نتیجه می‌گیرد که میزان در اسلام "فقط قرآن" است و تمام عقائد باید با آن سنجیده شود. (برقعی، *تابشی از قرآن*، بی‌تا، ج۲، ص۵۵۵) این سخن سخن درستی است. روایات فراوانی نیز این معنا را گوشزد کرده است که حتی احادیث امامان نیز باید با قرآن سنجیده شود و میزان قرآن است ولی از این آیه و روایات فوق هیچ‌گاه کفایت قرآن به دست نمی‌آید زیرا خود قرآن اعلام عدم خودبسندگی کرده و مردم را به سنت و قول نبوی ارجاع داده است: «ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا: آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید)، و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید.»(حشر، ۷) در آیه دیگری نیز تمام سخنان نبوی را وحی دانسته و فرموده است: «وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی. إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْیٌ یُوحی: و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید! آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست!» (نجم، ۳و۴)

قرآن کریم در سوره نحل آیه ۶۴ فرموده: «وَ ما اَنزَلنا علیکَ الکِتابَ اِلا لِتبینَ لَهُمُ الذِی اختَلَفُوا فیه و هُدَیً وَ رَحمَهً لِقَومٍ یومِنون: ما نازل نکردیم این کتاب را مگر برای ایشان بیان کنی آنچه را در آن اختلاف دارند و این کتاب هدایت و رحمت است برای مردم با ایمان». برقعی از این آیه نیز چنین نتیجه گرفته است که پیغمبر اسلام(ص) توسّط قرآن رفع اختلاف می‌کرده، پس مرجع حلّ اختلاف قرآن است. او معتقد است اگر کسی بگوید رسول خدا(ص) و یا امام(ص) باید رفع اختلاف کنند، جواب او این است که: «اوّلاً: رسول و امام هر دو تابع قرآنند، و خدا قرآن را رافع اختلاف قرار داده. ثانیاً: زمان ما نه رسولی و نه امامی حاضر است، و خدا صریحاً هیچ کس و هیچ چیز را رافع اختلاف قرار نداده جز قرآن را.» (برقعی، *قرآن برای همه*، بی‌تا، ص۴۴)

اولاً برقعی به این نکته توجه نداشته است که قرآن در این آیه مسؤولیت تبیین و رفع اختلافات را با عبارت "لتبین" به دوش پیامبر(ص) گذارده است در غیر این صورت ممکن بود مستقیماً خود را رافع اختلافات معرفی کند. علاوه بر این، امیرالمومنین(ع) هنگام احتجاج با خوارج به ابن عباس فرمود: «لَا تُخَاصِمْهُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَّالٌ ذُو وُجُوهٍ تَقُولُ وَ يَقُولُونَ ... وَ لَكِنْ حَاجِجْهُمْ بِالسُّنَّةِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصاً (شریف الرضی، ۱۴۱۴ق، ص۴۶۵): با آنان از طریق قرآن بحث نکن زیرا قرآن حمل کننده وجوه معنایی زیادی است؛ تو می‌گویی و آنان نیز [از قرآن] می‌گویند... اما با سنت با آنان محاجه کن زیرا از آن گریزی ندارند.»

ثانیاً چگونه قرآن را رافع اختلافات بدانیم در حالیکه در فهم دلالت‌های خود آیات، اختلاف نظرهای بسیاری وجود دارد؟ تفاسیر گوناگونی که از یک آیه ارائه می‌شود نشان می‌دهد در بیان منظور قطعی و تفصیلی آیات، اختلاف نظر وجود دارد، لذا قرآن در همه مسائل رافع اختلافات نیست. ثالثاً آیه دستور می‌دهد که در مواردی که مردم به اختلاف می‌افتند باید تبیینِ مسأله شود. حال سؤال پیش می‌آید که اگر اختلاف بر سر تفسیر خود قرآن بود، چگونه قرآن رافع اختلاف باشد؟ پاسخ این است که به حکم عقل و تصریح آیه مورد اشاره، این رسول خدا(ص) است که باید رفع اختلاف فرماید.

آنچه که گذشت ادله قرآنی برقعی برای کفایت قرآن در هدایت انسان‌ها بود و حال آنکه بسیاری از آیات قرآن برای نیل به این هدف، مخاطب خود را به پیروی از رسول خدا(ص) و امامان معصوم(ع) امر کرده است. نکته حائز اهمیت این که برقعی در دیگر آثارش به این‌گونه آیات اشاره کرده است. وی در بحثی با عنوانِ «به چه دلیل اخبار و احادیث اهل عصمت، حجت و واجب العمل است؟» دلائل مختلفی را مطرح کرده که دو دستور قرآنی در میان آنها وجود دارد:

۱ـ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر [اوصیای پیامبر] را! (نساء، ۵۹)

۲ـ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا: آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید)، و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید. (حشر، ۷)

اگرچه آیات فراوان دیگری نیز مبنی بر لزوم پیروی از سنت نبوی و ائمه اطهار(ع) در قرآن وجود دارد ولی بیان این دو آیه خاص توسط وی نشان می‌دهد او خود نیز در گذشته به قرآن‌بسندگی در هدایت بشر معتقد نبوده است. برخی آیات دیگر قرآنی در این زمینه عبارتند از:

- لَقَدْ كانَ لَكُمْ فی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَة: مسلّماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود. (احزاب، ۲۱) بدیهی است اسوه و الگو بودن پیامبر اکرم(ص) به معنای لزوم پیروی ما از ایشان است و اگر قرآن برای هدایت ما کافی بود دیگر خداوند به پیروی ایشان امر نمی‌فرمود.
- إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُون: سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند؛ همانها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند. (مائده، ۵۵) مسلماً ولی کسی است که باید از او اطاعت کرد و این یعنی اطاعت قرآن به تنهایی کافی نیست.
- فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُون: اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید. (نحل، ۴۳) تفسیر آیه را هرچه بدانیم، درهر صورت قرآن ما را به سوال از غیر خود ارجاع می‌دهد و این یعنی عدم خودبسندگی قرآن.

دلایل روایی برقعی برای قرآن‌بسندگی در هدایت بشر و نقد آن

شاید به نظر برسد کسی همچو برقعی که قرآن را برای هدایت کافی می‌داند، نباید دیگر رجوعی به احادیث داشته باشد اما او روایاتی را که در اهمیت کتاب خدا و رجوع به آن صادر شده به عنوان ادله انحصار هدایت در قرآن ذکر کرده است. حال آنکه علاوه بر وجود روایات معارض که رجوع مردم به اهل بیت(ع) را تصریح کرده، متن این احادیث نیز گویای قرآن‌بسندگی نیست. در اینجا به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱- قال رسول الله(ص): « الْقُرْآنُ غِنًى لَا غِنَى دُونَهُ وَ لا فَقرَ بَعدَه (شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج۶، ص۱۶۸): قرآن سبب بی‌نیازی است و پس از قرآن هیچ احتیاجی به چیزی نیست وفقری بعد آن نیست.»
۲- قال امیرالمؤمنین(ع): « وَ أَلْقَى إِلَيْكُمُ الْمَعْذِرَةَ وَ اتَّخَذَ عَلَيْكُمُ الْحُجَّة (شریف الرضی، ۱۴۱۴ق، ص۱۱۷): پس خدا با قرآن جای عذر و حجت را برای شما تمام کرد.»
۳- قال امیرالمؤمنین(ع): « فَجَعَلَ فِی اتِّبَاعِهِ كُلَّ خَيْرٍ يُرْجَى ... فشرعَ فِيهِ الدِّينُ إِعْذَاراً أَمْرَ نَفْسِهِ وَ حُجَّةً عَلَى خَلْقِهِ (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج۸۹، ص۲۶): خدا در پیروی قرآن هر خیری که امید باشد قرار داد، و در قرآن دین را تشریع کرد برای آنکه عذر را تمام و حجّت را بر خلق برساند.»

نمی‌توان از این روایات که در اهمیت رجوع به قرآن صادر شده است، خودبسندگی قرآن را نتیجه گرفت و معتقد به حسبنا کتاب الله شد. برای مثال در حدیث نبوی که قرآن غنی و مایه بی‌نیازی دانسته شده، عبارت "لاغنی دونه" نشان دهنده آن است که هر چیزی بدون قرآن، انسان را به غنی نمی‌رساند. برقعی درصدد است از غنا بودن برای قرآن‌بسندگی استدلال کند و حال آنکه در روایات فراوانی امور دیگری نیز به عنوان غنا ذکر شده‌اند که اگر چنین باشد، برداشت برقعی نقض می‌گردد. مثلاً رسول خدا(ص) فرموده‌اند: «کَفَی بِالْیَقِینِ غِنًی(کلینی، ۱۴۰۷ق، ج۲، ص۸۵): برای غنا یقین کافیست.» حال می‌توان گفت که کسی که به یقین رسید دیگر نیازی به قرآن ندارد؟ و یا در روایت دیگری از قول امام ششم آمده است: «لَا غِنی أَخْصَبُ مِنَ الْعَقْل(کلینی، ۱۴۲۹ق، ج۱، ص۶۶): هیچ غنایی بابرکت‌تر از عقل نیست.» پس آیا به شیوه برقعی باید قائل به عقل‌بسندگی شویم؟

از جملات *نهج‌البلاغه* که در مورد اتمام حجت توسط قرآن مطرح شده است، نیز قرآن‌بسندگی برداشت نمی‌شود زیرا حجت بودن امامان در طول حجیت قرآن است و نمی‌توان آنها را با هم متضاد دانست. از مفاد حدیث ثقلین به دست می‌آید که حجیت قرآن و اهل بیت(ع) دو جلوه از یک حقیقت واحد است.

برقعی در ادامه روایات دیگری نیز آورده است که همگی دلالت بر اهمیت قرآن و رجوع به آن دارند و از آنها انحصار و قرآن‌بسندگی فهمیده نمی‌شود. مانند:

۱- امام باقر(ع): روز قیامت قرآن به نیکوترین صورت در محکمه عدل الهی می‌آید و عرض می‌کند پروردگارا «مِنهُم مَنْ ضَیَّعَنِی وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّی وَ کَذَّبَ بِی وَ أَنَا حُجَّتُکَ عَلَی جَمِیعِ خَلْقِکَ (شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج۶، ص۱۶۵): خدایا بعضی از این مردم مرا ضایع گذاشته و بحقّ من استخفاف کردند و مرا تکذیب کردند و حال آنکه من حجّت تو بر همه بندگانت بودم.»

۲- امام صادق(ع): «فَعَلَیْکُمْ بِالْقُرْآنِ . . . مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَی الْجَنَّة (همان، ص۱۷۱): بر شما باد به قرآن، هرکس او را امام خود قرار دهد، قرآن او را به سوی بهشت سوق می‌دهد.»

خاطر نشان می‌شود در روایات فوق، دلیلی بر انحصار هدایت در قرآن وجود ندارد.

از طرف دیگر روایات فراوانی در لزوم رجوع به امامان وجود دارد که می‌تواند برای نقد نظر برقعی استفاده شود. او خود به برخی از آنها در کتب دیگرش اشاره کرده است. وی در آثار قبلی خود در پاسخ به اینکه چرا احادیث اهل بیت(ع) واجب العمل است، ادله روایی زیر را آورده است:

- امام کاظم(ع): «مَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ- صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِه- زَالَتِ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ، وَ مَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ، رَدَّتْهُ الرِّجَالُ (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج۱، ص۱۴): هر کس دین خود را از قرآن و سنت پیغمبر خود بگیرد از کوه استوارتر شود و متزلزل نشود و هر کس دین خود را از دهان مردم بگیرد همان مردم او را از دین برگردانند.»
- امام زمان (ع): «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِم (شیخ صدوق، ۱۳۹۵ ق، ج۲، ص۴۸۴): اما در حادثه‌هایی که پیش می‌آید به راویان سخنان ما رجوع کنید، زیرا آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنانم.»
- صادقین (ع): « كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْعِلْمِ وَ آثَارِ الرُّسُلِ وَ الْأَنْبِيَاءِ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ (همان، ج۱، ص۲۲۳) : هرچه از علم و آثار پیامبران الهی به شما برسد ولی از طریق اهل بیت(ع) نباشد، همانا باطل است.»
- حدیث ثقلین که علمای شیعه و سنی همه نقل کرده اند.

مشخص شد برقعی در تلاش بوده که با استناد به برخی روایات، کفایت قرآن برای هدایت بشر را اثبات کند؛ حال آنکه محتوای روایاتی که در نقض کلام او به آنها اشاره شد، نشان دهنده این حقیقت است که رجوع به اهل بیت(ع) امری واجب بوده و رجوع به قرآن ما را از اطاعت اهل بیت(ع) بی‌نیاز نمی‌کند و اصولاً بابی نیز در کتاب الحجه *اصول کافی* با عنوان «بابُ فَرضِ طاعة الائمَة: فصل وجوب اطاعت از امامان» وجود دارد که به دو نمونه از احادیث آن اشاره می‌شود:

- ... عَنْ بَشِيرٍ الْعَطَّارِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَنَا (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج۱، ص۱۸۶) : بشیر عطار گفت از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود: ما خاندانی هستیم که خداوند پیروی ما را واجب فرموده است ...
- ... عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ: ذَكَرْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَوْلَنَا فِي الْأَوْصِيَاءِ إِنَّ طَاعَتَهُمْ مُفْتَرَضَةٌ قَالَ فَقَالَ نَعَمْ هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ... (همان، ص۱۸۷) : حسین بن ابی العلاء گفت که به امام صادق(ع) اعتقادمان را در باب وجوب اطاعت امامان عرض کردم. حضرت فرمود همینطور است، آنان هستند که خداوند دربارەشان فرموده است: اطاعت کنید از خدا و اطاعت کنید از رسول و اولی الامرتان ...

جز احادیث این باب، روایات فراوانی در جوامع روایی وجود دارد که نشان دهنده لزوم اطاعت و اخذ هدایت از اهل بیت(ع) است. یکی از معروف‌ترین آنها حدیث سفینه نوح است: «وَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ: أَهْلُ بَيْتِي كَسَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ(شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج۲۷، ص۳۴): رسول خدا(ص) فرمودند: خاندان من مانند کشتی نوح هستند، هرکس سوار آن شود نجات می‌یابد و هرکس از آن تخلُف کند، غرق خواهد شد.»

بنابراین قرآن‌بسندگی با روایات قابل اثبات نیست زیرا از طرفی روایاتی که به صراحت، کفایت قرآن را بیان کند وجود نداشته و از سوی دیگر روایاتی که به اطاعت اهل بیت(ع) تصریح دارد، فراوان یافت می‌شود.

شواهد دیگر برقعی برای قرآن‌بسندگی در هدایت بشر و نقد آن

از دیگر ادله برقعی، نگاه واقع‌گرایانه به موضوع است. یعنی گاهی فارغ از ادله روایی و قرآنی، وی عمل‌گرایانه به مسأله نظر کرده و از آن منظر شواهدی را ذکر می‌کند که به آنها اشاره می‌شود:

الف/ اشتباه مردم در گرایش به حدیث ضعیف بجای قرآن

برقعی گرایش مردم به حدیث ضعیف بجای قرآن را شاهدی بر مدعای خود دانسته و با تأسف بیان کرده است که ملت ما از قرآن مهجور و بی بهره مانده‌اند و جز نامی از قرآن در میان نیست؛ یک حدیث ضعیف مجهولی را بر قرآن مقدم می‌دارند و رغبتی که به یک حدیث مخالف قرآن و یا یک شعر منافی آن دارند به قرآن ندارند. (برقعی، *احکام القرآن*، بی‌تا، ص۴)

اگرچه برخی از مشکلات دنیای اسلام بخاطر دوری از قرآن است و ترجیح احادیث ضعیف بر آیات قرآن، قبیح است، اما اولاً این دلیلی بر خودبسندگی کتاب خدا نمی‌شود و ثانیاً مصادیق روایات ضعیف و مجعول از نظر ما با برقعی کاملاً متفاوت است. برقعی روایات مربوط به توسل و شفاعت و زیارت و ... را مجعول و مخالف قرآن می‌داند، در حالی که ما آنها را کاملاً موافق با معارف قرآن می‌دانیم. ثالثاً، وی بسیاری از روایات اعتقادی را با نگاهی سطحی متضاد قرآن می‌داند در صورتی که آنها با قرآن قابل جمع است.

ب/ انحصار مرجعیت مسلمین در قرآن

برقعی به لزوم رجوع به قرآن به عنوان اولین منبع و مدرک اسلام، برای شناخت صحیح از اسلام تاکید می‌کند. وی معتقد است در طول این ۱۴ قرن هر کس آمده و شاخ و برگی بر دین اسلام افزوده است، چه بسیار کسانی که دم از اسلام زده‌اند ولی افکارشان مخالف قرآن است. (برقعی، *درسی از ولایت*، بی‌تا، ص۲و۳)

او معتقد است غیر مسلمانان درست فهمیده‌اند که در صدر اسلام چون مرجع مسلمین فقط قرآن بوده آنها به عزت و شوکت رسیدند ولی در قرون بعدی به دلیل پیدایش اخبار ضد ونقیض و دور شدن مردم از قرآن، مسلمانان به ذلت و تفرقه و .... دچار شدند. (برقعی، *احکام القرآن*، بی‌تا، ص۱۲)

او حتی از «تولستوی، فیلسوف روسی» و «ولز، مورخ انگلیسی» نیز مطلب می‌آورد تا نشان دهد حتی آنان نیز معتقدند شناخت اسلام فقط با رجوع به قرآن ممکن است. (برقعی، *درسی از ولایت*، بی‌تا، ص۳)

در این‌که مسلمین باید به قرآن رجوع کنند بحثی نبوده و اهمیت رجوع به کتاب خدا، بر کسی پوشیده نیست. شاید آسیب‌شناسی برقعی صحیح باشد ولی این مطلب نمی‌تواند مستمسکی برای کم بها دادن به احادیث گردد.

طبق دستور قرآن، رجوع به سنت و اقوال نبوی و اطاعت از آنها نیز ضروری است. هم‌اکنون در دنیا شاهد شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی هستیم در حالی‌که هم به قرآن و هم به روایات اهل بیت(ع) تمسک می‌جوئیم و اینها در کنار هم دو ستون اصلی تفکر اسلامی را تشکیل می‌دهند.

نتیجه‌گیری

برقعی برای اثبات نظریه‌اش مبنی بر قرآن‌بسندگی در هدایت بشر به آیات قرآن، روایات پیامبر(ص) و امامان(ع) و برخی شواهد دیگر استناد کرده است. او با گزینش برخی آیات قرآن، "وجود تمام احکام، معارف و مایحتاج بشر در قرآن"، "انحصار هدایت بشر در قرآن" و " مرجعیت قرآن در رفع اختلافات" را اثبات می‌کند، سپس با کمک روایاتی که در "اهمیت قرآن" وارد شده است، و برخی شواهد مانند "اشتباه مردم در گرایش به حدیث ضعیف بجای قرآن" و "انحصار مرجعیت مسلمین در قرآن" قرآن‌بسندگی در دین را نتیجه می‌گیرد.

با توجه به نقدهایی که بر دلائل برقعی ذکر شد، نتیجه می‌گیریم که دیدگاه برقعی نادرست و ادله او ناکافی است زیرا از برخی دلائل او فقط اهمیت قرآن و رجوع به آن اثبات می‌شود و از آنها بسنده کردن به قرآن برای کسب هدایت، به دست نمی‌آید.

کتابنامه

- *قرآن کریم*
- ابن بابویه، محمد بن علی؛ *الأمالی(للصدوق)*؛ چاپ ششم؛ تهران؛ کتابچی؛ ۱۳۷۶ش.
- -------------؛ *عیون أخبار الرضا علیه السلام*؛ تحقیق مهدی لاجوردی؛ تهران؛ نشر جهان؛ ۱۳۷۸ ق.
- -------------؛ *کمال الدین و تمام النعمة*، تحقیق علی اکبر غفاری؛ تهران؛ دار الکتب الإسلامیة؛ ۱۳۹۵ ق.

- اسعدی، محمد؛ «جریان شناسی قرآن‌بسندگی در دو قرن اخیر نگاهی به شبه قاره هند و کشورهای عربی»، *حدیث اندیشه*؛ شماره اول، بهار و تابستان ۸۵، ص ۹۷ و ۹۹
- الهی بخش، خادم الحسین؛ *القرآنیون و شبهاتم حول السنه*؛ الطائف؛ مکتبة الصدیق؛ ۱۴۰۹ ق.
- برقعی، ابوالفضل؛ *احکام القرآن*: شامل کلیه احکام فقهی و عقاید اسلامی که از متن قرآن استخراج و با آیات آن منطبق شده است؛ تهران؛ عطائی؛ بی تا.
- ---------؛ *اصول دین از نظر قرآن و مستند به آیات آن*؛ عربستان سعودی؛ بی تا.
- ---------؛ *تضاد مفاتیح الجنان با آیات قرآن*؛ چاپ اول؛ عربستان سعودی؛ دار الآل و الصحب؛ ۱۳۸۷ ش.
- ---------؛ *حقیقه العرفان یا تفتیش*؛ چاپ دوم؛ بی جا؛ بی تا.
- ---------؛ *درسی از ولایت*؛ بی جا؛ بی تا.
- ---------؛ *عقل و دین*؛ بی جا؛ بی تا.
- ---------؛ قرآن برای همه؛ عربستان سعودی؛ بی‌تا.
- ---------؛ گلشن قدس؛ بی‌جا؛ بی‌تا.
- جبرئیلی، محمدصفر؛ *سیری در تفکر کلامی معاصر*، چاپ اول؛ تهران؛ سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی؛ ۱۳۹۱ش.
- جوادی آملی، عبدالله؛ تسنیم؛ چاپ اول؛ قم؛ مرکز نشر اسراء؛ ۱۳۸۱ش.
- حر عاملی، محمد بن حسن؛ *وسائل الشیعة*؛ تحقیق مؤسسة آل البیت علیهم السلام؛ قم؛ مؤسسة آل البیت علیهم السلام؛ ۱۴۰۹ ق.
- حسن بن علی، امام عسکری(ع)؛ *التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن العسکری علیه السلام*؛ تحقیق مدرسه امام مهدی علیه السلام؛ قم؛ مدرسة الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف؛ ۱۴۰۹ ق.
- روشن ضمیر، محمد ابراهیم؛ *جریان شناسی قرآن بسندگی*؛ تهران؛ انتشارات سخن؛ ۱۳۹۰ش.

- شریف الرضی، محمد بن حسین؛ *نهج البلاغة(للصبحی صالح)*؛ تحقیق صبحی صالح؛ چاپ اول؛ قم؛ هجرت؛ ۱۴۱۴ ق.
- طباطبایی، محمدحسین؛ *المیزان فی تفسیرالقرآن*؛ چاپ پنجم؛ قم؛ دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم؛ ۱۴۱۷ق.
- طبرسی، فضل بن حسن؛ *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*؛ تحقیق محمد جواد بلاغی؛ چاپ سوم؛ تهران؛ انتشارات ناصر خسرو؛ ۱۳۷۲ش.
- طوسی، محمد بن حسن؛ *التبیان فی تفسیر القرآن*؛ جلد ۶؛ چاپ دوم؛ بیروت؛ دار احیاء التراث العربی؛ ۱۴۰۸ ق.
- عسکری، سید مرتضی؛ *معالم المدرستین*؛ جلد ۳؛ چاپ چهارم؛ تهران؛ مؤسسة البعثة؛ ۱۴۱۲ ق.
- فخر رازی، محمد بن عمر؛ *مفاتیح الغیب*؛ جلد ۲۵؛ چاپ سوم؛ بیروت؛ دار احیاء التراث العربی؛ ۱۴۲۰ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق؛ *الکافی(ط- الإسلامیة)*، تحقیق علی اکبر غفاری و محمد آخوندی؛ جلد ۲؛ چاپ چهارم؛ تهران؛ دار الکتب الإسلامیة؛ ۱۴۰۷ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق؛ *الکافی(ط- دار الحدیث)*، تحقیق دارالحدیث؛ جلد ۱؛ چاپ اول؛ قم؛ دار الحدیث ؛ ۱۴۲۹ق.
- مجلسی، محمد باقر؛ *بحار الأنوار(ط- بیروت)*؛ بیروت؛ دار إحیاء التراث العربی؛ ۱۴۰۳ ق.
- -----------؛ *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*؛ تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی؛ چاپ دوم؛ تهران؛ دار الکتب الإسلامیة؛ ۱۴۰۴ق.
- مکارم شیرازی، ناصر؛ *تفسیر نمونه*؛ جلد ۵؛ تهران؛ دار الکتب الإسلامیة؛ ۱۳۷۴ ش.